**باسمه تعالی**

[غیبت 1](#_Toc480694492)

[حرمت غیبت 1](#_Toc480694493)

[أدله حرمت غیبت 2](#_Toc480694494)

[آیات 2](#_Toc480694495)

[روایات 4](#_Toc480694496)

[بررسی کبیره بودن گناه غیبت 5](#_Toc480694497)

[بحث کبروی (تقسیم گناه به کبیره و صغیره) 5](#_Toc480694498)

[بحث صغروی (کبیره بودن غیبت) 6](#_Toc480694499)

**موضوع**: محرمات/غیبت /أدله حرمت/کبیره بودن غیبت

**خلاصه مباحث گذشته:**

## غیبت

بحث راجع به غیبت است. احکامی در این بحث مطرح می شود که به نظر ما هم مهم است و هم محل ابتلاء است؛ از جمله این که: آیا استماع غیبت مثل خود غیبت حرام است یا نه. (که برخی مثل مرحوم خویی و آقای سیستانی می گویند حرام نیست). و یا این بحث که آیا شنونده غیبت، واجب است از مغتاب دفاع کند، و یا بحث از مستثنیات غیبت که مشهور نصح مستشیر و یا توقف أمر به معروف و نهی از منکر را و یا ابطال یک سخن باطل در امور دینی را و غیبت شخص مظلوم از ظالم و غیبت شخص متجاهر به فسق را از مستثنیات غیبت ذکر کرده اند.

## حرمت غیبت

**ابتدا راجع به أصل حرمت غیبت بحث می کنیم:**

به قول مرحوم شیخ در مکاسب أصل حرمت مسلّم است و با أدله أربعه ثابت شده است.

البته این که دلیل عقل حرمت غیبت را به صورت مطلق برساند برای ما روشن نیست. بله کتاب و سنت و اجماع بر حرمت غیبت وجود دارد ولی عقل از باب ظلم در جایی غیبت را تقبیح می کند که موجب ضرر مهمی بر غیبت شونده شود و با یک سخن گفتن علیه شخصی، او را از هستی ساقط کند که دیگر نتواند در این شهر زندگی کند و آبروی اجتماعی او از بین برود که این ظلم عقلی و عقلایی است و مغتاب کافر هم باشد باز این بحث پیش می آید که آیا می شود شخص کافری که خطری بر اسلام و مسلمین ندارد و زندگی خودش را می گذراند با یک ذکر عیب او، که از نظر اجتماع عیب است و او را در جامعه بی آبرو می کند عقلاً مجاز هستیم این کار را انجام دهیم یا نه.

شما گفته اید حرمت غیبت مختص به مسلم بلکه مختص به مؤمن است خلافاً للمحقق الأردبیلی که فرمود حرمت غیبت از حقوق مسلم أعم از موافق و مخالف است ولی مشهور این را هم قبول نکرده اند و گفته اند که حرمت غیبت از حقوق مؤمنین و شیعیان است. در حالی که اگر قرار است دلیل عقل بر حرمت غیبت باشد نباید اختصاص به مسلم داشته باشد و این بحث جا دارد که اگر غیبتی عقلاءً ظلم باشد (هر غیبتی عقلاً و عقلاءً ظلم نیست مثلاً اگر کسی نماز نخواند و یا گناهی کرد اگر آن را مطرح کنیم شرعاً حرام است ولی اگر عقلاً حرام باشد غیبت است) اختصاص به مؤمنین ندارد و ظلم به هر انسانی حرام است. آّبرو ریختن یعنی از هستی اجتماعی ساقط کردن و دلیل عقل بر حرمت غیبت به صورت مطلق نیست. و اگر دلیل عقل بلکه به تعبیر بهتر، دلیل عقلایی بر حرمت در جایی باشد مثل جایی که از هستی اجتماعی طرف را ساقط کند، باید بحث کنیم که آیا از حقوق مؤمنین است یا ظلم به هر کسی حرام است ولو کافر باشد.

### أدله حرمت غیبت

این مطالب را بعداً مطرح می کنیم، و فعلاً می گوییم که أصل حرمت غیبت به کتاب و سنّت و اجماع ثابت است؛

### آیات

1-عمده آیه در سوره حجرات است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ[[1]](#footnote-1)

و ما قصد بحث مفصّل نداریم و لذا وارد بحث تفسیر آیه و وجه تشبیه غیبت مؤمن به أکل لحم برادر میّت نمی شویم.

2-آیه دیگر که به آن استدلال شده است: لاَ يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَنْ ظُلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً***[[2]](#footnote-2)***

**به نظر ما استدلال به این آیه صحیح نیست زیرا؛**

این که جهر به سوء غیبت است در این آیه نیست. علاوه بر این که لایحبّ الله هم ظهور در حرمت ندارد و خدا دوست ندارد أعم از این است که حرام یا مکروه باشد مثل إن الله لایحب جوانی که بیکار است. بله گاهی می گوید خدا این شخص را دوست ندارد که ممکن است گفته شود اگر این کار حرام نبود چرا این شخص را دوست ندارد ولی وقتی می گوید خدا بیکاری را دوست ندارد أعم از حرمت و کراهت می شود. و اگر امام علیه السلام بگوید من این کار را دوست ندارم نوعاً ظهور در این دارد که مکروه است وگرنه اگر حرام می بود امام علیه السلام به این اکتفاء نمی کرد.

3- وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ

**دلالت این آیه بر حرمت غیبت تمام نیست زیرا:**

همزه و لمزه صیغه مبالغه است و ممکن است چیزی صیغه مبالغه آن حرام باشد لذا به مناسبت این بحث می گوییم؛

برخی از فقهاء گفته اند که تصریح بما یستقبح ذکره حرام است به خاطر این روایت معتبره: إن الله یبغض کل فحاش بذیء لایبالی بما قال أو قیل فیه: معنای فحش سبّ نیست بلکه فحش به معنای استعمال الفاظ زشت است. ما خلافاً للسید الخویی و الشیخ الاستاذ و اللسید السیستانی (که مطلقاً ذکر این الفاظ را حرام دانسته اند مگر زوج و زوجه در حال ملاعبه و امثال آن نه در حال حرف عادی زدن به خاطر قیام سیره بر این کار و یا به این خاطر که این روایت از این مورد انصراف دارد.) گفتیم این روایت صیغه مبالغه است و ممکن است اعتیاد به این صفت حرام باشد. در این جا هم صیغه مبالغه آمده است.

و نیز همز و لمز به معنای طعن و تنقیص دیگران است که یکی به معنای تنقیص در حضور است و دیگری تنقیص در غیاب است ولی غیبت أعم از تنقیص است و ممکن است در ذکر عیب دیگران قصد تنقیص وجود نداشته باشد و غیبت تنها کشف عیب مستور است هر چند قصد تنقیص در کار نباشد.

تذکّر: روایت می گوید خدا شخصی که فحاش بذی است را دوست ندارد که دلالت بر حرمت می کند زیرا روایت گفته است که خداوند این شخص را دوست ندارد.

4- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ[[3]](#footnote-3)

گفته شده که غیبت کردن اشاعه فحشاء است.

**و لکن این صحیح نمی باشد زیرا:**

اشاعه فحشاء این است که خود فحشاء در جامعه گسترش پیدا کند و آیه ظهوری بیش از این ندارد. و تنها شامل کسانی که حبّ عملی دارند که فحشاء در بین مؤمنین شیوع پیدا کند، می شود.

بله اگر شأن نزول را در نظر بگیریم که قضیه إفک بوده است و شیوع فحشاء به معنای انتشار خبر فحشاء راجع به مؤمنین شود درست است ولی أخص از مدّعا است زیرا فحشاء یعنی گناه بزرگ و هر غیبتی شیوع فحشاء نیست.

بله در صحیحه محمد بن حمران این آیه را بر این عنوان تطبیق کرده است که:

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ- فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ- الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيم[[4]](#footnote-4)

هر کسی در رابطه با مؤمن چیزی بگوید که دیده است یا شنیده است مصداق این آیه است که این دلیل خوبی است ولی دیگر استدلال به آیه نیست بلکه استدلال به روایتی است که در تفسیر آیه وارد شده است.

نتیجه این که تنها آیه دال بر حرمت غیبت آیه سوره حجرات بود.

### روایات

روایاتی زیادی بر حرمت غیبت دلالت می کند هر چند اکثراً ضعیف السند اند ولی روایات معتبره هم داریم:

**صحیحه سلیمان بن خالد:** مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُؤْمِنُ مَنِ ائْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ- (وَ الْمُسْلِمُ) مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ- وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ- وَ الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ- أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً.[[5]](#footnote-5)

**روایت سهل بن زیاد:** وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرْآتُهُ وَ دَلِيلُهُ- لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَخْدَعُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَكْذِبُهُ وَ لَا يَغْتَابُهُ.[[6]](#footnote-6)

**روایت سکونی**: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْغِيبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكِلَةِ فِي جَوْفِهِ***.***[[7]](#footnote-7) (ظاهراً آکله به معنای جزام است)

**موثقه أبی بصیر**: وَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ‌ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ- وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ لِلَّهِ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ***.[[8]](#footnote-8)*** (که أکل لحم به معنای غیبت کردن است)

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ‌ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ- وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ- وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حَرُمَتْ غِيبَتُهُ- وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ.[[9]](#footnote-9)

**ممکن است کسی بگوید که:**

این روایت حرمت غیبت را محدود کرده است زیرا مفهوم دارد و می گوید کسی که این گونه است غیبتش حرام است (و ممکن است کسی بگوید این روایت غیبت متجاهر به فسق را حرام می داند در حالی که این صحیح نیست زیرا چه بسا کسی أهل ظلم یا کذب یا خلف وعده باشد ولی متجاهر به فسق نباشد.)

**ممکن است جواب بدهیم که:**

این شرط برای مجموع این چند جزاء است و برای خروج از لغویّت این شرط فی الجمله مؤثر است یعنی کسی که این گونه نیست در حرمت غیبت آن تفصیل است ولی اگر این گونه باشد دیگر در حرمت غیبت آن تفصیل نیست.

و این که گفته شود جمله شرطیه مفهوم دارد درست است ولی مفهوم، انتفای مجموع این جزاء ها عند انتفای شرط است نه انتفای هر جزاء به نحو انحلال.

## بررسی کبیره بودن گناه غیبت

مشهور گفته اند غیبت از گناهان کبیره است که باید بحث کنیم. و نیز أصل این که گناه به کبیره و صغیره تقسیم می شود را باید بحث کنیم:

### بحث کبروی (تقسیم گناه به کبیره و صغیره)

مشهور می گویند ذنوب به کبائر و صغائر تقسیم می شود و کبائر منافی با عدالت است و صغائر اگر به حد اصرار برسد منافی با عدالت است ولی ابن ادریس فرموده است کبیره و صغیره نداریم و گناه خدا هر چه باشد بزرگ است. بله گناه کبیره و صغیره نسبی داریم مثلاً شرک نسبت به قتل بزرگ است و قتل نسبت به شرک صغیر است ولی گناه صغیره به صورت مطلق نداریم. و آقای خویی که این مسلک را قائل است از آیه: إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه جواب داده است که مراد کبائر نسبی است، و هر گناهی در رابطه خدا بزرگ است.

و ایشان فرموده است بر فرض دو گونه گناه داشته باشیم در أثر با هم فرقی ندارند و هر دو منافی عدالت اند زیرا عدالت یک معنای عرفی است و به معنای استقامت در جاده شریعت است و عدل فی دینه به این معنا است که کج و معوج در مسائل دینی حرمت نمی کند. و کسی که گناه می کند اعوجاج دارد.

**این، یک بحث کبروی است و ما در بحث اجتهاد و تقلید این را بحث کردیم و به آن اشاره ای می کنیم:**

این که بگوییم گناه کبیره و صغیره نداریم خلاف ظاهر أدله است از جمله همین آیه شریفه که ظاهر آن این است که گناهان کبائر و صغائر دارند و حمل بر کبیره نسبی نیازمند قرینه است و نیز مثل روایت: لاصغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار. و در روایت راجع به عدالت داریم که یعرف باجتناب الکبائر که مرحوم خویی این گونه توجیه کرده است که اجتناب کبائر کاشف از عدالت است ولی این خلاف ظاهر است.

و عرض ما این است که ظاهر روایات و آیات این است که تفصیل گناه به کبیره و صغیره را قبول کنیم. و أما این که ارتکاب گناه صغیره مخلّ به عدالت است را نپذیرفتیم: هم ادّعای ارتکاز متشرّعی کردیم که در ارتکاز متشرعی وقتی می گفتند شخصی عادل است این را نمی فهمیدند که هیج گناهی نکنند زیرا احکام زیادی مثل شهادت عدلین در قضا و طلاق و هلال، عدالت امام جماعت و قاضی و .. بر عدالت مترتّب شده است و اگر معنای عدالت ترک جمیع گناهان باشد معنایش این است که اکثر احکام دین تعطیل شود. علاوه بر این که همین روایت که می گوید یعرف باجتناب الکبائر دلیل این سخن است یعنی حتّی اگر یعرف بارتکاب الصغائر باشد ولی هم که کبائر را انجام ندهد عادل است.

### بحث صغروی (کبیره بودن غیبت)

**و أما بحث صغروی که آیا غیبت از کبائراست یا از صغائر است:**

مشهور گفته اند که غیبت از کبائر است و به برخی روایات استدلال کرده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ‌ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ الْغِيبَةَ- فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا قُلْتُ وَ لِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ- قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ- فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الْغِيبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا- يَا أَبَا ذَرٍّ سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ- وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ- وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ- قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْغِيبَةُ- قَالَ ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ- فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذْكَرُ بِهِ- قَالَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ- فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ.[[10]](#footnote-10)

گفته اند که یکی از راههای تشخیص کبیره بودن این است که بگویند این گناه از فلان گناه کبیره بدتر است. و در این جا هم تعبیر شده که غیبت از زنا بدتر است و زنا قطعاً از کبائر است.

**این استدلال ناتمام است؛**

أولاً سند روایت مشتمل بر مجاهیل است و ضعیف می باشد.

ثانیاً در خود روایت قرینه داریم که غیبت أشدّ حیثی است و از این حیث که توبه در زنا نیاز به استحلال ندارد و توبه در غیبت نیاز به استحلال از مغتاب دارد غیبت أشدّ است. و إلا هیچ متفقّه و نیمچه فقیهی پیدا نمی شود که بگوید در باب تزاحم بین زنا و غیبت از باب ترجیج أهم، زنا مقدّم می شود.

**دلیل دوم این است که یکی از علائم کبیره بودن این است که:**

أوعد الله علیه النار باشد و در روایت داریم که ما أوعد الله علیه النار فهو من الکبائر. و بر غیبت هم در قرآن وعده جهنّم داده نشده است ولی گفته شده که همین که در روایت بگوید کافی است:

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ- فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ- الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيم[[11]](#footnote-11)

ما اجمالاً قبول داریم؛ زیرا ما أوعدالله علیه النار شامل جایی که قرآن وعده عذاب داده است ولی مصداق آن را در روایت مطرح کرده است، می شود و عرفاً ما أوعد الله علیه النار بر آن صدق می کند و ما أوعد الامام علیه النار نیست.

چه بسا کسی فنّی و ملا لغتی برخورد کند و بگوید که این روایت چون به آیه استناد می کند موردش جایی است که با غیبت اشاعه فحشاء می شود یعنی عیب دینی یعنی ارتکاب حرام و یا ترک واجب، را بگوییم ولی اگر عیب عرفی را بگوییم مثلاً بگوییم فلانی بدأخلاق و تندخو، پول دوست، بخیل، مقام پرست و کودن است دیگر اشاعه فحشاء نیست و لذا این نوع غیبت حرام است و الغیبه أن تقول فی أخیک ما ستره الله علیه اطلاق دارد و شامل این فرض می شود زیرا عیب او و کودنی او مثلاً مخفی است ولی چون اشاعه فحشاء نیست کبیره نیست و لذا کبیره نبودن این فرض جای تأمّل دارد.

عمده بحث این است که ببینیم غیبت به چه معنا است: آیا به معنای ذکرک أخاک بما یکرهه است یا به معنای أن تقول فی أخیک ما ستره الله علیه که عیب مستور است می باشد.

1. الحجرات‏ ، الجزء 26، الصفحة: 517‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. النساء ، الجزء 6، الصفحة: 102‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. النور ، الجزء 18، الصفحة: 351‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 280‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 278‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 279‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 280‌ [↑](#footnote-ref-7)
8. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 281‌ [↑](#footnote-ref-8)
9. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 278‌ [↑](#footnote-ref-9)
10. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 280‌ [↑](#footnote-ref-10)
11. وسائل الشيعة، ج‌12، ص: 280‌ [↑](#footnote-ref-11)